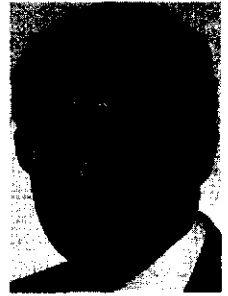


دانشگاه، حکومت و وزارت علوم



نویسنده
دکتر عیاض محمودی بخشناری

در فرهنگ راستین ما، باور بر این بوده است که:
زدانش به اندر جهان هیچ نیست
تن مرده و جان نادان یکست
این سخن فردوسی است و جوهر فرهنگ ایرانی.

به داستان «انوشیروان و برزویه طیب» در شاهنامه نگاه کنید؛ برای آنکه «داروی مرده زنده کن» بچنگ آورده شود، چه رنج و چه هزینه‌یی تحمل می‌شود. سرانجام به این نتیجه می‌رسد که «مرده زنده نمی‌شود». این - سخنی نمادین است - انسان نادان مرده است اگر او را دانا کنید زنده شده است. زیرا «تن مرده و جان نادان یکی است». تازه، دانش و آموزش پله نخستین انسان بودن است. انسان دانا به خرد گرایش پیدا می‌کند و انسان خردمند با کوشش و تلاش بسیار می‌تواند به آستان «دین» و «پیش» و «معرفت» برسد. اینجاست که در «تماشاگه‌راز» به رویش باز می‌شود. و اینجاست که حافظ می‌گوید:

حریم عشق را درگه، بسی بالاتر از عقل است
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

صوفی و زاهد و مفتی، عقل را حقیر و ناچیز می‌شمارند ولی عارف و انسان دارای «دین» و «پیش» عقل را لازمه انسان بودن می‌داند، انسان پس از فرا گرفتن دانش، همین که خواست به کمال انسانی خود برسد، گام به حریم عشق می‌گذارد. بالا بودن آستان عشق، نشان بی‌ارزشی

علم و عقل نیست. دانش و عقل و خرد، سکوی پرتاب انسان به سپهر عشق و معرفتست... تا دانش آموخته نشود انسان نمی‌تواند گام در راه کمال و بالایی و برتری بگذارد.

دانشگاه، جایی است که در آن دانش آموخته می‌شود. پس جایگاهی مقدس است. زیر بنای همه چیز است. هر جامعه‌یی به «چه و چون و چند» دانشگاه‌هایش شناخته می‌شود. عشق و معرفت، چیز دیگریست. گامه دیگریست، در جامعه‌یی که دانش نباشد و دانش خوار شمرده شود، حتماً معرفت و پیش و عشق پایدار و سازنده و بارآورنده نیستند. ایران را از آنرو خاستگاه «دین و معرفت و پیش» شناسانده‌ام که خاستگاه نخستین دانشگاه و دبستان بوده است. پرستندگان و پاسداران و نگهبانان «آتش» و وظیفه بزرگی داشتند و آن آموزش نونهالان جامعه بود. فردوسی می‌فرماید:

بهر «برزن» اندر، «دبستان» بدی
همه جای آتش پرستان بدی

با کند و کاو در ادبیات دوره اسلامی به این داستان پی می‌بریم. اما آنچه شناخته شده و روشن است داستان «دانشگاه کندی شاپور» است... این دانشگاه پناهگاه هر دانشمند و دانش‌پژوهی بود. وقتی گروه اندیشمندان رومی - بسبب مخالفت‌های مذهبی - به ایران پناهنده می‌شوند، نخستین و استوارترین جایگاه و پناهگاهشان همین «دانشگاه کندی شاپور» بود. در این دانشگاه و در «دبستان‌های ایرانی» باور هر کس محترم بود، میزان ارزش هر کس به دانش و آگاهی او بود... دانشگاه، با آموزشگاه‌های همگانی و فنی و پیشه‌وری... تفاوت داشت و دارد و باید داشته باشد؛ آموزشگاه‌های پیشه‌وری و فنی، حتماً بایسته و ضروری هستند. نیازهای جامعه را باید از راه همین آموزشگاه‌های فنی و حرفه‌یی فراهم کرد... اما: «دانشگاه» اعتبار هر کشور و جامعه است. دانشگاه جایی است که هم‌استاد برای خودش یار می‌آورد و هم‌استاد و راهنما برای همه

آموزشگاه‌های پیشه‌وری و فنی. دانشگاه را نباید آسان و سرسری گرفت. دانشگاه باید معتبر باشد، پی و پیاپی استوار داشته باشد زیر اگفتیم که: هر جامعه‌یی را به «دانشگاه‌هایش» می‌شناسند.

نظامیه‌های بغداد و نیشابور، هنگامی کم رنگ و کم اعتبار شدند که مدیران متعصب پیدا کردند که: جز پیروان مذهبی خاص را نمی‌پذیرفتند. دانشگاه عقیده و باوری خاص را تحمیل نمی‌کند و نباید بکنند. دانشگاه باید به انسان‌های «یارمند» و مستعد، دانش بیاموزد، آگاهی بدهد. این خود دانش آموخته‌گان و آگاهانند که به پژوهش می‌پردازند. در حدّ دانشی که آموخته‌اند درنگ می‌کنند یا راه کمال را می‌پیمایند و پیش می‌روند... نیازی نیست که همه دانش آموختگان راه کمال را به پیمایند، و این کار ممکن هم نیست...

مرکز «مدعی» پروری...!

در ایران آغاز مشروطه و اندکی پیش از آن، پیدایی دانشگاه از نخستین بایسته‌ها بود... «دارالفنون» بنیاد گرفت، و سرانجام «دانشگاه تهران» پی افکنده شد... دانشگاه همین که شکل گرفت - دور از چشم حکومت و حکومت‌گران - بگونه خودکار می‌گردد مگر آنکه آن را به زنجیر بکشند. دیدیم که همین «دانشگاه تهران» سیر منطقی خود را دنبال کرد و خوش درخشید...

در کنار دانشگاه تهران، دانشگاه‌های دیگری پدیدار شد، همه - نسبتاً - راه درست و سازنده خود را می‌پیمودند. تا آنجا که ضرورت آموزشگاه‌های پیشه‌وری و فنی بسختی حس می‌شد و دلسوزان جامعه بر آن شدند که به این آموزشگاه‌ها و کارگاه‌ها بیندیشند. من خود، سال ۱۳۵۵ که از فرصت مطالعاتی برخوردار می‌شدم. پس از بازگشت نخستین گزارش و پیشنهادم پیرامون این بود که باید به آموزشگاه‌های پیشه‌وری و کارگاه‌های فنی توجه بیشتری شود. کاری نکیم که ناگزیر باشیم دانشگاه را پایین

بکشیم و کار آموزشگاهها را از آن بخواهیم. دانشگاههای ما از نظر اعتبار جهانی از هیچ دانشگاهی در جهان کم نداشتند. پژوهش و گرایش به دانایی و بدست آوردن ارزشهای والای جهانی، در دل و جان بسیاری از استادان و پژوهشگران رخنه کرده بود. تنها نقطه ضعف از آنجا آغاز شد که - با زور - مسائل «پالیسی» یا به اصطلاح معروف «سیاست‌بازی» را در دانشگاه رخنه دادند. انتصاب جای انتخاب و گزینش را می‌گرفت. زد و بند جای

شایستگی و سزاواری را تنگ می‌کرد. دقیقاً به یاد دارم که «شخصی» داوطلب «استادیاری» دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود پذیرفته نشد، وزیر شد. بر آن شد که دانشگاه را رخنه‌پذیر سازد... همین رخنه‌پذیری، به اعتبار دانشگاه زخمه وارد آورد...

اما امروز: دانشگاه سخت به بیراهه و کژراهه می‌رود. میدان تاخت و تاز و زد و بند (و آنچه که برای دانشگاه زیان‌آور است...) شده است. بجای آنکه بهمان آموزشگاههای پیشه‌وری، فن‌آوری، کاردانی و کارگاهی... بها داده شود و گسترش داده شود و جوانان راهنمایی گردند و استعدادشان سنجیده شود و سپس نسبت به استعداد دریافت شده رده‌بندی گردند. آنگاه جوانان یارمند و آرمانخواه را - برای سازندگی و ساختن ایرانی بزرگ، آباد، پرخواسته، بی‌نیاز و سربلند - در پیشه‌های گوناگون بار آورند و یاری دهند - با افسوس بسیار - بجای اینکار به گسترش بی‌رویه و ناسنجیده دانشگاهها پرداخته شده است. دانشگاه به کارخانه مدرک سازی و «مدعی» پروری تبدیل شده است. «چندی» جای «چونی» را گرفته و کمیت بر کیفیت پیشی گرفته است. آمار ساختمانها و دانشجویان، میزان اعتبار شده است. آمار و شمار و عدد، دانش و آگاهی را بدست فراموشی داده. سخن از آمار و عدد و شمار... است. جوانی که می‌تواند آهنگری شایسته، نجاری لایق، کارخانه‌داری پربازده و معماری کارآمد باشد به دانشکده‌های پزشکی، حقوق و علوم سیاسی و ادبیات فرستاده می‌شود. با ادامه اینکار جایی برای دانشجویان یارمند و مستعد برای دانشهای پزشکی، حقوق و علوم سیاسی و ادبیات، باقی نمی‌ماند. هم آن

امروز، دانشگاه سخت به بیراهه و کژ راهه می‌رود. میدان تاخت و تاز و زد و بند شده است

آموزنده در سطح جهانی... جای اتومبیل، خانه و دارایی را می‌گیرد. دانش یک استاد همه کمبودهای او را جبران می‌کند (این نکته نباید ذهن حکومت را از تأمین رفاه استادان منحرف سازد...)... دانشگاه بی‌اعتبار و بی‌پشتوانه فرهنگی و علمی و بی‌ضابطه ویژه دانشگاهی، هر گونه گواهی‌نامه‌یی که صادر کنند بی‌اعتبار خواهد بود. صاحب گواهی‌نامه کارآمد نخواهد بود، تنها مدعی است. زیرا کارنامه و گواهی‌نامه او نشان کارایی و

دانش او نیست... بی‌اعتبار است... پشتوانه ندارد...

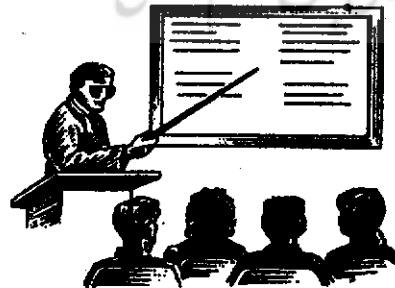
من با خود می‌اندیشیدم که: تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی - در نهایت - پاسخی بهمان آرزوها و خواستهایی است که من پیشنهاد کردم... یعنی جایگاهی می‌شود که جوانان کم‌درآمد و صاحب حق و عزیز و والای این جامعه را جهت خواهد داد، افزون بر آنکه نقش دانشگاهی خود را بازی می‌کند از همان آموزشهای پیشه‌وری و کاردانی و کارآگهی - در زیر چتر خود - آنان را بر خوردار خواهد کرد... همه جوانان دیپلمه پشت در دانشگاهها گرد نمی‌آیند و با حسرت نگاه نمی‌کنند که به آن بارگاه دلخواه راه ندارند. جایی مناسب استعداد و حال و کار آنان هست که آنان را در آغوش بپذیرد و بار آورد. یا به سخنی دیگر: جوانانی که - با ضابطه درست - در دانشگاههای مادر پذیرفته نمی‌شوند دانشگاه آزاد پذیرای آنان می‌شود و دانشهای کاربردی را در جلو راه آن جوانان می‌گذارد و آنان را بسوی آنچه دوست دارند و می‌توانند در آن جایگاه توانایی‌های خود را آشکار کنند راهبری می‌کند. یعنی هیچ جوانی مستعد، برای فراگرفتن دانش «فن‌آوری» یا «پیشه‌وری» - بصرف نداشتن امکانات مالی یا هر انگیزه نامساعد دیگر، محروم و رانده و سرخورده نمی‌شود...

اما با افسوس: هم دانشگاههای مادر سست و کم اعتبار شده‌اند و هم این دانشگاه آزاد اسلامی بسیار - بی‌بند و بار - گسترش یافته است و جولانگاه جوانان مدرک‌گرایی شده که پشت‌گرم به تمکن خانواده خویشند، به عبارت دیگر «پول» بازی‌گر اصلی میدان دانشگاهی شده است... وزارت علوم و آموزش عالی هم مفهوم خود را از

دانشجویان پذیرفته شده سرخورده و کم بازده بار می‌آیند و هم این دانشجویان رانده شده آزرد، ناامید و کینه‌ورز و نفرت پذیر می‌شوند.

می‌دانید: معنی زیبایی چیست؟ زیبایی یعنی: «قرار گرفتن هر کس و هر چیز، در جایگاه شایسته و بایسته خود» و زشتی یعنی: «قرارگرفتن هر کس و هر چیز در غیر جایگاه شایسته و بایسته خود».

باید بپذیریم که: یک آهنگر دانا و یک نجار یا معمار یا لوله‌کش آگاه و یک کارخانه‌دار سازنده و کارآمد و توانا در کار خود، حتماً از یک استاد دانشگاه، یک پزشک، یک قاضی و یا وزیر که بکار خود توانا و بینا نباشد برتری دارد. در جامعه با فرهنگ، ارزش هر کس به بازدهی کارش سنجیده می‌شود و بستگی دارد. گواهی‌نامه دانشگاهی یکی از ابزار شناسایی فرد است، نشان بنیادین شناخت هر کس کارایی اوست. وقتی می‌گوئیم «دانشگاه» نشان اعتبار هر جامعه و کشور است، حتماً در می‌یابیم که منظور از دانشگاه ساختمان و ابزار و آزمایشگاه و سالنهای بزرگ نیست. اعتبار هر دانشگاه به استادان،



کارکنان و والایی دانش در آن دانشگاه است برای یک استاد دانشگاه، نوشتن یک مقاله تازه و پر محتوا، دادن یک نظریه نوین، انتشار یک کتاب

دست داده است. تنها بسه عنوان سرپرست و رئیس دانشگاهها امر و نهی می‌کند... و حال آنکه مفهوم وزارت علوم این بوده و هست و باید باشد که: رابطی است میان حکومت و دانشگاهها... برای اینکه هیچ دانشگاهی وقت خود را صرف گیر و دار با حکومت نکند و با استقلال و آزادی و ایمان به دانش و آگاهی و بالا

اعتبار هر دانشگاه به استادان، کارکنان و والایی دانش در آن دانشگاه است

بردن اعتبار علمی جامعه به پرواز و بکار خود سرگرم باشد. باید بپذیریم که: نه‌استادکارمند رئیس دانشگاه است و نه رئیس دانشگاه کارمند وزیر علوم... داستان دانشگاه با هر سازمان و اداره و نهاد دیگر اجتماعی فرق می‌کند. حتماً دانشگاه باید تافته جدا بافته باشد... حتماً استاد و دانشگاه باید استقلال داشته باشند استاد. از نظر دانش و بینش... باید با دقت برگزیده شود...

سخن سر بسته گفتم با حریفان!...

چه باید کرد؟ هرگز نباید ناامید شد. هر نهاد به بیراهه رفته را می‌توان به راه آورد. کار نشد ندارد. آنچه مهم است باورمند کردن کارگزاران حکومت به صلاح جامعه و پیش رفت کشور است. باید کارگزاران یک جامعه باور پیدا کنند که: «حکم کردن»، زور گفتن و مال اندوزی به هیچ کس اعتبار نمی‌دهد باید بدانند که خدمتگزار جامعه هستند نه حاکم بر جامعه... باید بدانند و ایمان داشته باشند که: اعتبار آنان در معتبر بودن میهن و کشورشان بلورینه می‌شود. چارچوب‌سازی، فرد گرایی، و بیگانه بودن از دوام و بقاء ملت و ارزش و اعتبار کشور- حتماً انگیزه به کژراهه رفتن و خوارمایی فرد و اجتماع خواهد بود...

سبک داشتن دانشگاه، خوار کردن استاد و در تنگنا گذاشتن دانشجو، سرانجام شوم و ناگواری برای کشور و حتی برای حکومت گران خواهد داشت. برای آگاه کردن کارگزاران یک حکومت و به راه آوردن آنان هیچگاه «پرنیست» باید بدانیم که:

«چه می‌خواهیم» برای خواست والای جامعه باید تلاش کرد. کوشید و ناامید نشد... باید دکانهایی بنام «مدرسه غیرانتفاعی» را بست راه دانش آموزی را گشاد و باز نگهداشت. نباید یک جوان یارمند و مستعد به علت نداشتن پول- سرخورده و آزرده شود. آموختن دانش باید

برای کل جامعه رایگان باشد. حکومت باید با آگاهی بتواند اعتبارات مالی را فراهم کند- و این کار دشوار نیست.

چون «دولت» در جهان امروزی- اسطوره است... باید کارگزاران حکومت با ایمان باشند- ایمان به پیشرفت انسان، ایمان به پیشرفت جامعه- ما نباید با واژه گان زبان بازی کنیم. لفظ باید دلالت بر معنی کند و مفهوم درست و راست داشته باشد... «مدرسه غیرانتفاعی»، «دانشگاه غیرانتفاعی»... بر «زبان و واژگان زبان» یک ملت،

آنچنان سنگینی می‌کند که هول‌انگیز می‌نماید...

باید بدانیم که: دانشگاه و دبستان با آموزشگاه، با بازار، کارخانه و کارگاه تولید کالا فرق می‌کنند... نمی‌دانم معنی و مفهوم «انتفاع» و «غیرانتفاعی» را می‌دانید؟ آگاهانه این واژه نامأنوس را برگزیده‌اید یا

ناآگاه؟... سخن سر بسته گفتم با حریفان...

پاسخ «چه باید کرد؟» اینست که: بخود آیم، بیندیشیم، خرد و معرفت را داور سازیم. باور پیدا کنیم که: اگر جامعه ما بی اعتبار شد ما همه بی اعتبار خواهیم شد. دارایی بی پشتوانه «معنا» و «معرفت» حتماً وبال خواهد بود. باید این گفته سعادتی را به کارگزاران حکومت بپذیرانیم که فرمود:

چنان زی که ذکر ت به تحسین کند

چو مردی نه بر گورت نفرین کند
نیاید به رسم بد آیین نهاد
که گویند لعنت بر آن کاین نهاد
باید در معرفت این سخن نظامی را با
جان و دل بپذیریم که گفت:
سایه خورشید سواران طلب
رنج خود و راحت یاران طلب
درستانی کن و درماندهی
تاث رسانند به فرماندهی

و باید این سخن دلنشین حافظ نازنین را هم بخوبی بپذیریم که گفت:

وفا و مهر نکو باشد از بیاموزی
و گرنه هر که توینی، ستمگری داند

این بیتهای یاد شده از دماغ کسانی تراویده که در جامعه با فرهنگی بار آمده‌اند... کتاب «شاهنامه، آیشخور عسار فان» را در زیر چاپ دارم که آرزو مندم هر چه زودتر بدست شما برسد. آنگاه در می‌یابید که ایران بزرگ، انسانهای بزرگ داشته- انسانهای فسادکار و «خویشکار»...



عکسی از سردر دانشکده پزشکی دانشگاه تهران قبل از آنکه تبدیل به دانشگاه علوم پزشکی شود... روزگاری آرزوی همه درس خوانها راه یابی به این دانشکده بود، اما امروز...!

انسانهایی که می‌گفتند و باور داشتند که:
چو ایران نباشد تن من میباد...
دریغ است ایران که ویران شود...
به فرهنگ باشد روان تندرست...
هنر برتر از گوهر آمد پدید...
ز دانش به اندر جهان هیچ نیست...
ترا دین و دانش رهاند درست...

به امید این آگاهی و معرفت...



اجتماعی